

## یادداشت‌هایی درباره‌ی فرم جدید دولت



هانری لوفور

برگردان:

مینا ثابت

بهار ۱۳۹۸

## یادداشت‌هایی درباره‌ی فرم جدید دولت

هانری لوفور

برگردان: مینا ثابت

پیشگفتار مترجمان/ویراستاران متن فرانسه به انگلیسی:

این مقاله در مجله‌ی آکادمیک سابق «چپ جدید پاریس»<sup>۲</sup> در رابطه با نقد استالینسم و نقد سوسیال‌دموکراسی اروپایی و فرانسوی منتشر شد. لوفور بر این باور است که شکل جدیدی از دولت که او آن را مرحله‌ی تولید دولتی می‌نامد در اروپای غربی و شرقی در حال شکل‌گیری است و بخش قابل توجهی از مقاله را به شرح ویژگی‌های تجربی آن اختصاص می‌دهد. می‌توان گفت این بحث خلاصه‌ای از فصل‌های مهم جلد سوم کتاب «دولت»<sup>۳</sup>، نوشته اوست که در آن مفهوم «مرحله تولید دولتی»<sup>۴</sup> به تفصیل شرح داده شده است (نگاه کنید به فصل ۱۱ و ۱۴ کتاب). نکات کلیدی این کتاب شامل «دخالت دولت در تنظیم انرژی و منابع طبیعی»، «تلاش دولت در کنترل جریان اطلاعات» و «نقش دولت در پیوند با بازار جهانی» است. در پایان، لوفور با اشتیاق به موضوع «خودگردانی»<sup>۵</sup> یا «دموکراسی رادیکال» می‌پردازد؛ با اشاره به اینکه خودگردانی می‌تواند جایگزین مناسبی برای استالینسم و سوسیال‌دموکراسی ارتودوکس باشد (فصل‌های ۵، ۶، ۸، ۱۱ و ۱۴ را ببینید). گرچه مفهوم‌پردازی دولت در این مقاله، به‌طور مستقیم در پیوند با فضا نیست، با این حال به عناصر اصلی فضا، که در بخش دوم کتاب حاضر آمده است، پرداخته شده است.

\* \* \*

۱. این متن برگردانی است از مقاله‌ی Comments on a New State Form برگرفته از کتب:

Henri Lefebvre (2009): *State, Space, World*; Translated by Gerald Moore, Neil Brenner, and Stuart Elden.

۲ Parisian New Left academic journal

۳ *De l'Etat*, Henri Lefebvre, 1977 by Union générale d'Édition

۴ state mode of production

۵ Autogestation

بدون طفره رفتن در همین ابتدا می‌خواهم این موضوع را روشن کنم این مقاله مدعی مجموعه‌ای از ترها است که من اینجا تلاش برای اثبات آنها دارم. در این متن، بر خلاف رسم معمول، مقاله را با نتیجه‌گیری آغاز می‌کنم که گرچه می‌تواند با روش‌های استقرایی مرسوم، در تضاد بوده و بحث‌برانگیز باشد ولی جنبه‌های مثبت تئوریک و سیاسی به‌همراه دارد. چراکه خواننده بی‌درنگ در خواهد یافت وارد چه میدانی و در برابر چه کسی شده است.

از لحاظ علمی برای اثبات ترها به شماری فرضیات نیاز داریم که چند مورد را در این زمینه آورده‌ام:

۱. امروز بیش از هر زمان دیگری، عمل سیاسی به‌واسطه فرم یا نوع دولتی که قرار است از آن حاصل شود تعریف می‌شود. عمل سیاسی بنابراین باید بیشتر برآمده از استفاده از پتانسیل‌ها و امکان‌های خلق کردن باشد تا برآمده از تحلیل صرف و انتزاعی شرایط موجود. تحلیلی که گاه به توجیه شرایط موجودی که بر ساخته ایدئولوژی است می‌انجامد. در تفکر و نظریه‌پردازی سیاسی، مفهوم «واقعیت» قرار نیست مانع کشف امکان‌ها و پتانسیل‌های پیش رو شود بلکه این امکان‌های بالقوه هستند که در قامت ابزار نظری، واقعیت را می‌کاوند [تا از آن چیزی نو حاصل کنند]. به‌کارگرفتن این روش‌شناسی می‌تواند در توضیح تضادهای موجود در متن‌های به‌جامانده از مارکس، انگلس و لنین در رابطه با دولت؛ تضعیف یا تقویت آن پس از انقلاب اکتبر، راهگشا باشد.

۲. نقد نهاد دولت و موسسات، سالهاست که به هجویات تکراری نیولیبرالیستی در رابطه با کاهش بوروکراسی و هزینه‌های سنگین اداری، تبدیل شده که از نهادهای دست راستی می‌شنویم<sup>۶</sup>. تنها جای یک نقد جانانه از چپ خالی است. نقدی که توان شکستن پیش‌فرض‌های عامدانه-غیرسیاسی-شده‌ی رایج در برخی محافل چپ را داشته باشد. نقدی که از پوچ‌گرایی و انتقاد افراطی فاصله بگیرد. چیزی که هدف من از نوشتن این مقاله است.

۳. اهمیت جهانی استالین، به تشکیل نوعی از دولت در زمان او برمی‌گردد. اهمیت پرسش درباره عملکرد استالین تنها به اشتباهات خطاها و حتا جنایات او محدود نمی‌شود. در میان همه‌ی اتهامات و توجیحات جای یک پرسش، خالی است. چرا؟ هدف من اینجا اما پاسخ‌دادن به این پرسش نیست، بلکه اشاره به فقدان آن است.

۴. حتا اگر شمار بسیاری کشورها آشکارا در پی برساختن چنین دولتی باشند، دست کم به‌نظر نمی‌رسد که دیگر جایی برای تشکیل دولتی استالینیستی در سطح جهان مانده باشد. یک شکل جدید دولت، در جوامع باصطلاح پیشرفته سرمایه‌داری به‌ویژه شمال اروپا، در برابر فرم دولت بی اعتبار شده

6 والتیر فیته وزیر آموزش شارل دوگل و یک راست‌گرای افراطی سیاست‌های او نقش مهمی در شعله‌ور کردن جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ داشت او بعدها در سمت وزیر دادگستری در ۱۹۷۶ در دولت ژیسکار ایستلا انتخب شد. سپس به‌عنوان ویراستار فیگارو کار کرد و کتب‌های پرفروشی نوشت.

استالینستی سربرآورده است. شخصاً باید اقرار کنم این تنها فرم دولتی است که در برابر الگوی دولت استالینستی حرفی برای گفتن دارد. بسیار مهم است که در نظریه سیاسی جدید، هم واقعیت و هم راهبرد و استراتژی را در نظر داشته باشیم.

۵. جای پای سوسیال‌دموکراسی در پرکتیس سیاسی سرزمین‌های شمال اروپا دیده می‌شود. با این حال، نظریه‌ی سوسیال‌دموکراسی، نه برآمده از آنجاها بلکه از فرانسه است؛ با تاکید بر این نکته که پرکتیس و عمل سیاسی نه تنها از تئوری سیاسی جدا افتاده، بلکه بر آن پیشی گرفته است. من بر این باورم که این تئوری‌پردازی، ردپای سوسیال‌دموکراسی یا به بیان دیگر یک سوسیالیسم بین‌المللی را در خود دارد که در اصل، وامدار ژرمن-سوسیال‌دموکراسی است. در اینجا از [سوسیال‌دموکراسی] حزب سوسیالیست فرانسه، به دلیل یکدست نبودنش (و به همین ترتیب از احزاب جنوب اروپا به دلیل موقعیت خاص‌شان) نام نمی‌برم.

۶. چطور می‌توان شرایط سیاسی اروپای غربی در دهه ۳۰ را به یاد داشت. برای احزاب کمونیسم ملی و کمونیسم بین‌الملل، دشمن شماره یک همان سوسیال‌دموکراسی بود، همان پشتیبان اصلی سرمایه. ما پیامدهای چنین موقعیت سیاسی را به خوبی می‌دانیم. پس شرایط موقعیت امروز خود را چطور باید درک کنیم؟ بی‌شک باید با راهکار بلند مدت و با ابزار نظری، فشار خود را بر آن بیشتر کنیم ولی از لحاظ تاکتیکی (کوتاه مدت) آن را تا اندازه‌ای بپذیریم تا زمانی فرا برسد که طرفداران چنین دولتی را به سوی خود جذب کنیم. با این حال شواهد و اسناد کنگره ۲۳ فرانسه<sup>۷</sup> و تنش‌های اخیر نشان می‌دهند که حزب کمونیست فرانسه، استراتژی و راهبردی برعکس پیش گرفته است. این حزب در حالی تاکتیکی‌های بسیار سخت‌گیرانه‌ای بر اعضای خود اعمال می‌کند که عملاً مفهوم دولت را دست‌نخورده و بی‌پاسخ رها کرده است. در بهترین حالت آنها چنین پرسشی را پیش رو می‌گذارند: چه نوع سوسیالیسمی می‌خواهیم؟ در حالی که برای پاسخ به چنین پرسشی در واقع باید پرسید: چه نوع دولتی می‌خواهیم؟ پرهیز حزب از پرداختن به این پرسش، یک واکنش نظری و عملی در خور دارد: خودگردانی

چرا نتوانیم با یک استراتژی و راهکار بلندمدت هوشمندانه، خودگردانی را پیاده کنیم. برای این منظور باید نخست مفهوم استراتژی را دیالکتیزه کنیم یا به بیانی، شاهد ازهم‌پاشیدگی [و سپس برسازی] مفاهیم «تاکتیک» و «استراتژی» باشیم، به جای اینکه آنها را در منطقی انعطاف‌ناپذیر با انسجامی صوری حبس کنیم.

۷. شکل جدید دولت *modele d'Etat* که در حال ظهور است، دارای ویژگی‌هایی است که به آرامی از

۷ در کنگره بیست و دوم حزب کمونیست فرانسه در سال ۱۹۷۶ مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا به بهانه مسیر دموکراتیک به سوی سوسیالیسم مطرود واقع شد. در ۱۹۸۰ این حزب برخلاف اجزای کمونیست اسپانیا و ایتالیا دوباره به موضع سنتی خود یعنی هواداری از شوروی سابق بازگشت و حتی آشکارا حمایت خود را از حمله پیشین شوروی به افغانستان اعلام کرد.

میان آنچه ما تجربه و آزمونهای اجتماعی مینامیم در حال برآمدن و تحمیل خود است. تقریباً هرروز وجه و زاویه ای تازه این از این فرم رخ مینماید. جهت روشنتر نشان دادن این موقعیت، نمونه درخشانی از گزارش نورا-مینک<sup>۸</sup> با عنوان «کامپیوتریزه شدن جامعه» را میاوریم. اگرچه این سیاست، هم اکنون نیز در کشورهای چون ژاپن، جمهوری فدرال آلمان، ایالات متحده و کشورهای مشابه پیاده شده است.

تا اینجا ما تزه‌های خود را فرموله کردیم. این مقاله اما، تنها بهانه‌ای است برای پرداختن به مطالعات عمیق‌تر و جدی در این زمینه به همراه یک تیم پژوهشی. آیا ما قادریم گزاره‌های مان را ثابت کنیم یا کاربردی بودن‌شان را به نمایش بگذاریم؟ باید گفت خواستار چنین چیزی بودن، نشان از یک جزم‌گرایی بنیادین دارد. ما باید استراتژی (راهکار بلندمدت) را در مرکز توجه قرار دهیم. مادامی که اصل، استراتژی باشد، «پیاده‌سازی تئوری» باید بتواند خطرات پیش رو را پیش‌بینی و حذف کند. هیچ اقدامی از پیش پیروز نیست. یک استراتژی همواره در ارتباط با رقیبی یا رقبایی به کار می‌رود که خود دارای استراتژی‌اند و طبیعتاً به روش خود به دنبال پیروزی. نکته قابل توجه آنست که پیش‌نیازها و منابع موجود را دوباره بازبینی کنیم.

در مدل سوسیال‌دموکراسی دولت چه چیز جدیدی هست؟ تقویت جامعه مدنی. ژاک آتالی<sup>۹</sup> در کتاب خود به نام اقتصاد جدید فرانسه بارها توانایی خودگرانی نهادهای مختلف کشور را یادآوری کرده است. او پروژه ای را برای جامعه ای بهمپیوسته و سوسیالیسم بهم پیوسته<sup>۱۰</sup> معرفی می‌کند که به باور او مدل جدیدی برای «تولید جامعه»<sup>۱۱</sup> است. پیشنهاد او افزایش شمار سازمان‌های غیرانتفاعی در حکومت‌های مرکزی و محلی و به خدمت گرفتن آنها برای فراهم کردن فرصت‌های شغلی به هم‌پیوسته است.

اجازه بدهید اشاره کنم که آتالی در همان متن تاکید می‌کند "دولت باید تنها دارای موقعیتی هندسی<sup>۱۲</sup> باشد که همه این تغییر و تحولات در آنجا تصویب شود." لابد جاییکه آرزوهای لایبهای جدید در آنجا برآورده می‌شود. دولت باید "با اعمال کنترل دولت بر منطق وجودی سازمان‌ها" به عنوان نهادی حیاتی باقی بماند. او می‌نویسد "یک تمرکززدایی افراطی که نهاد دولت را دچار ضعف زودرس کند، تنها قدرت را به دست شماری فتودال میسپارد. با دلایلی که آتالی آورده، او این‌طور نتیجه می‌گیرد که

8 این گزارش که در سال ۱۹۷۸ پرفروش‌ترین شد در زمان ریاست جمهوری والرئیسکار، در رابطه با نقش و بهره برداری تکنولوژی اطلاعات و کامپیوتر در زندگی اجتماعی و سیاسی تهیه شد. نورا-مینک هر دو بازرش های مالی مشاوران فنی و سیاسی ردم بالای دولتی برای شناسایی سیاست‌های عمده دولتی بودنگزارش نورا-مینک از این جهت قابل تأمل است است که آنها برای بهره برداری از تکنولوژی اطلاعات و کامپیوتر در جهت منافع سیاسی دولت فرانسه پیشنهاد تمرکززدایی می‌دهند. لوفور در فصل تکنولوژی اطلاعات و زندگی روزمره، در جلد سوم «نقد زندگی روزمره» به گزارش نورا-مینک اشاره می‌کند.

9 ژاک آتالی اقتصاددان و سوسیال‌دموکرات نظریه پرداز و مولف پرفروش دهه ۱۹۷۰ بود اشاره لوفور به پیشنهاد آتالی برای ساخت یک مدل سوسیالیسم سایبرنتیک که ارتباط میان تولیدکنندگان مصرف کنندگان و دولت توسط این شبکه کامپیوتری پیاده شود. در ۱۹۸۰ آتالی یکی از مشاوران ارشد سیاست‌های فرهنگی و اقتصادی فرانسوا میتران شد. *La nouvelle economie franraise*, Jacques Attali

10 Relational socialism

11 Production of society

12 Geometric location

"نیاز است کارکردهای مشخصی از دولت‌های اروپایی باقی بماند." باید پرسید کدام کارکردها؟ آنها که "در ارتباط با سیاست انرژی و سیاست کامپیوتر/انفورماتیک هستند." به این ترتیب می‌بینیم او برای گذار به سوسیالیسم، چه وظیفه سنگین و پرخطری را روی دوش دولت می‌گذارد. دولت باید هم مسیر گذار به تحولات بزرگی را "فراهم" کند و مهمتر از همه "انسجام" خود را حفظ کند.

پروژه تقویت جامعه مدنی چیز جدیدی نیست. در فرانسه نیمه‌ی دوم قرن بیستم همچون هر جای دیگر، دولت وظایف چندجانبه‌ای به‌عهده داشته و حتی از آن فراتر رفته و در اجرای این تعهدات پا را از گلیم خود نیز درازتر کرد. دامنه مداخلات دولت در دیگر واحدهای اجتماعی به‌دلیل برهم‌کنش بحران‌های گوناگون، روزبروز پیچیده تر شد و مشکلات روزافزونی را پدید آورد. یک مثال رایج دانشگاه است. از دانشگاه بود که زمزمه‌ی عباراتی چون «آزادسازی» و «تمرکززدایی» به‌گوش رسید<sup>۱۳</sup>. مفهوم «تمرکززدایی» از این‌هم فراتر رفت. چگونه به روشی پیاده کنیم که از آن نتیجه [دلخواه] را بگیریم؟ البته راه‌حل تنها به کار بستن یک [استراتژی] است: تقویت نهادهایی مانند "جامعه مدنی"، گروه‌ها، شهرها و ادارات محلی در اجتماع، به‌جای [استراتژی رایج] شکستن پیوند اجتماعی میان سیاست و اقتصاد.

من متوجه این نکته شدم که حزب کمونیست فرانسه، تلاش می‌کند با توجه به موقعیت کنونی هم‌قطارانش در ایتالیا و اسپانیا برای خود وجهه‌ای در فرانسه کسب کند و همان مسیر را در پیش بگیرد، اما به‌شکل خطرناکی بزدلانه و حساب نشده. آنها جرات نمی‌کنند بگویند که اقتصاد و سیاست فراموش نشده است ولی نسبت به جامعه مدنی دیگر از اولویت برخوردار نیستند! البته باید اینجا اشاره شود که این عبارات و مفاهیم که جایجا به گرامشی نسبت داده شده، در واقع از اندیشه هگل آمده و بر زبان مارکس جاری شده است. برای هگل، جامعه مدنی چیزی جز جامعه بورژوازی نیست، ولی نه به‌معنای مارکسیستی کلمه بلکه به این‌معنا که جامعه مدنی<sup>۱۴</sup> چیزی جدا از جامعه مذهبی، قدرت نظامی فئودالی و حق سلطنت الاهی است. اینجاست که هگل، پیامدهای سیاسی انقلاب فرانسه را با مهارت به تصویر می‌کشد. قانون جانشین شاه و درپی آن تصمیم‌ها «به‌نام قانون» اتخاذ شد. در چنین جامعه‌ای بود که «مدنیت» و «قانون مدنی» فراگیر شد. هگل، پیوند ژرف میان «مدنی» و «تمدن»، عبارت دیگر «مدنیت» را از فرانسه سده‌ی هجدهم به عاریه گرفته است. حقوق بشری که امروز می‌شناسیم بر پایه چنین پیوندی استوار است. همین‌طور این قانون در تاریخ غرب که: اعتراف دلیل اثبات جرم نیست چون می‌تواند زیر «بازجویی» گرفته شده باشد، یعنی با شکنجه، با این اوصاف باید [خطاب به حزب کمونیست فرانسه و امثال آن] گفت موضوع جامعه مدنی چیزی است که امروزه به‌عمد به امری غیر سیاسی شده است.

13 لوفور به تحلیل نقش دانشگاه چون بستری برای شکل‌گیری جنبش دانشجویی ۶۸ پرداخت.

14 عبارت آلمانی که مارکس و هگل هر دو برای جامعه مدنی به کار می‌بردند این است burgerliche Gesellschaft

تجربه ده-پانزده سال گذشته ما را وامی‌دارد با دیده شک و تردید به اوضاع بنگریم. از زمان شارل دوگل، ایت سیاسی و مقامات دولتی دست به نوعی شبه-تمرکززدایی زده‌اند که اگر درست بنگریم به معنای انتقال امتیازها به انجمنها و تشکیلات محلی نیست بلکه تنها به معنای انتقال مشکلات به آنهاست. این در حالی‌ست که همه تصمیمهای مهم همچنان با دولت است. ممکن است این‌طور به نظر برسد که قدرت توزیع شده است ولی در واقع تنها وظایف و مسئولیت‌های اجرایی است که واگذار شده است. نمی‌توان باور داشت که یک دولت قوی و منسجم به سادگی قدرت خود را توزیع کند. دولتی که قدرتش توسط نهادهایی که خود اداره می‌کند و تابع بی‌چون و چرای آن هستند تضمین شده است. باید اقرار کرد علاوه بر حوزه اقتصاد، قطعاً اینجاست که باید یک تحول رادیکال رخ دهد.

نمی‌توان منکر آن شد که ارتباط میان اقتصاد و قدرت دولت در طول سده بیستم به ویژه دهه‌های اخیر دچار تغییر و دگرگونی شده است. در جلد چهارم کتابم به نام «دولت»<sup>۱۵</sup> تلاش کرده‌ام به روشن کردن این موضوع پردازم که «مادی‌شدگی» این رابطه چطور به اجرا درآمده و مرحله‌ی تولید دولتی چطور پیاپی سازی شده است. آنچه امروزه به طرز غریبی به رویکردی فراگیر در جهان معاصر تبدیل شده است. از لحظه‌ای که دولت مسئولیت رشد [تولید کالایی] را به عهده گرفت، مستقیم یا غیرمستقیم با پدیده‌ای به نام دگرگونی کیفی روبرو شدیم. از همین رو، از آن زمان تاکنون، هرگونه پیامد شکست و درماندگی اقتصادی به حساب دولت نوشته می‌شود. گاهی به من خرده می‌گیرند که در گذشته، دخالت دولت در امر اقتصاد در مقایسه با دوره کنونی و دوران پیش رو امری کمی و نه کیفی بوده است. در پاسخ، من تنها به شماری چند از سازمان‌های مرتبط با دولت، دارای ویژگیهای اخیر [کیفی] اشاره می‌کنم: شورای اقتصاد، سازمان امور حسابداری وزارت دارایی و بسیاری برنامه‌ها [بودجه بندیها] از جمله برنامه ریزیهای مالی و برنامه ریزیهای شهری<sup>۱۶</sup>.

اگر اظهارات مارکس در نقد خود از برنامه‌گفته<sup>۱۷</sup> را مدنظر قرار ندهیم می‌توان بصورت کلی گفت ویژگیهای اصلی «مرحله تولید دولتی» به شرح زیر هستند. ارزش مازاد اجتماعی، خواه بخشی از آن یا همه‌ی آن، از هر طرف به سوی دولت روانه می‌شود.

چنین دولتی خود را در موقعیتی بالاتر از جامعه میبیند و خود را محق میدانند که در ژرفنای همه ابعاد

---

Lefebvre, De l'Etat, vol. 4, Les contradictions de l'etat moderne: La dialectique etf de l'itat 15 (Union Generale d'Editions: Paris, 1978).

16 لوفور، شکلگیری این ساختارمدیریتی- اداری تکنولوژیک در دولت‌های پساجنگ فرانسه، مفصله در کتاب Survival of Capitalism بحث کرده است.

17 در دست‌نوشته‌های ۱۸۷۵ که بعدها با نام نقد برنامه‌گفته منتشر شد، مارکس پیشنهاد لاسال سوسیالیست را مبنی بر توزیع مازاد اجتماعی با معرفی راهکار مالیت پیشرفته بردرآمد نقد می‌کند. مارکس میگوید از نظر لاسال مازاد در حالی بایستی عادلانه توسط دولت توزیع شود که روابط بنیادین مالکیت در سرمایه‌داری دست‌نخورده باقی‌میماند. لوفور تئوری دولت مارکس از جمله برنامه‌های گفته را در فصل ۵ کتاب جامعه‌شناسی مارکس مفصله بحث می‌کند. همچنین ویژگیهای اشاره شده در مرحله تولیددولتی- نقش دولت در ترویج رشد سرمایه‌داری و نقش دولت در توزیع مازاد- را در کتاب دولت، فصله مرحله تولید دولتی و همچنین فصلهای ۱۰ و ۱۱ از این جلد را ببینید.

زندگی شخصی و روزمره مردم دخالت کند. از جمله: آ) امور اداری- اجرایی و مدیریتی ب) اعمال قدرت جهت تامین امنیت ملی پ) حق انحصاری سرکوب سازمان یافته، خشونت پلیسی، اختصاص بودجه نظامی، حق طراحی و نقشه کشی برای امور نظامی و جنگی احتمالی

با این اوصاف، آشکار است که نیروی سیاسی، میان تکنوکرات‌ها<sup>۱۸</sup>، نظامیان و سیاست‌مداران خبره، متمرکز و به جنگ تلخ قدرت میان اجزاء و نهاد های دولت می‌انجامد. به این ترتیب جامعه مدنی از دو سو مورد تهدید چرخه های تکرار خشونت قرار می‌گیرد. از سویی خشونت و سرکوب سازمان یافته دولتی و از سوی دیگر مقاومتی سرسختانه برای مقابله با سرکوب. اینجا مرگ به جای چاره، بر مشکلات سایه خواهد افکند.

نهاد دولت همه شکل‌های مبادله، کالا، قراردادها و قوانین ها در خود متمرکز و متحدالشکل می‌کند. دولت با سیاست‌های یکسان سازی و همسان سازی، هر گونه مقاومتی را در هم می‌شکند به نحوی که هر تفاوتی را از ریشه بر می‌کند. بازوهای اجرایی دولت ابزارهای تازه ای خلق می‌کنند که همزمان هم اندازه‌گیری و سرشماری می‌کنند و هم کنترل، یکسان سازی و طبقه بندی می‌کنند. به رتبه ها و قشر های اجتماعی تبدیل می‌کند که سرپوشی بر مفهوم طبقه و طبقات اجتماعی است. طبقه متوسط؟ بله. همین طبقه، دلیل اجتماعی وجود چنین دولتی و پایه تولید چنین دولتی است. تو گویی این طبقه ی متوسط است که چنین دولتی را تولید می‌کند. چنین دولتی پس از استقرار، مانند یک سیستم عمل می‌کند این دولت خود را در روابط سلطه بازتولید می‌کند؛ قدرت نامحدودی برای کنترل و هدایت شهروندان دارد و بنابراین می‌تواند همه اختیار عمل آنها را در دست خویش بگیرد. چنین دولتی تهدیدی برای جهان مدرن است که باید در برابرش بهر قیمتی مبارزه کرد. "دولت خوب" وجود ندارد؛ هیچ دولتی نیست که بتواند از حرکت به سوی این نتیجه منطقی خودداری کند: تولید کالایی دولتی

دقیقاً به همین دلیل است که امروزه تنها معیار دموکراسی، پرهیز از چنین رخدادی است. هنوز هیچ حزبی موضع‌گیری روشنی در این باره نداشته نه حزب کمونیست فرانسه که سخت درگیر فاصله‌گرفتن از مدل استالینیستی است نه حزب سوسیالیست فرانسه با دغدغه تطبیق سیاست‌های خود با مدل سوسیال‌دموکراسی همچون مدل حزب جمهوری فدرال آلمان. سوسیال‌دموکراسی می‌تواند همچون یک گزینه و امکان برای بهبود تولید کالایی دولتی مورد بررسی قرار بگیرد اما تحلیل انتقادی و ریشه های تولید کالایی دولتی نمی‌تواند محدود به این مدل شود. کافی است در اینجا ویژگی‌های خاص «مرحله تولید دولتی» که به آن پرداخته ایم را نگاهی کنیم.

---

18 از نظر لوفور، تکنوکرات یک نوع بروکرات است که قدرت تکنولوژی را در مدیریت جامعه مدرن به‌کار می‌بندد. تکنوکرات‌ها در برنامه‌ریزی شهری نقش عمده‌ای دارند.



## دولت و تخصیص انرژی

ویژگی نخست: دولت کنترل انرژی را به دست می‌گیرد به نحوی که تامین و پخش آن نظارت می‌کند. نظارت دولت بر منابع فسیلی، برق، منابع گاز و نفت و در نهایت انرژی هسته‌ای به ترتیب در درجه اهمیت قرار می‌گیرد. روند کنترل دولت بر منابع انرژی چیزی بود که به تدریج و از نخستین گامهای استخراج و فرآوری صنعت نفت در طول نیم قرن نهادینه شده و استقرار یافت. آثار تخریبی محیط زیستی انرژی هسته‌ای که همه جا بر آن تاکید مؤکد شده، باعث تشدید دخالت دولت در این حوزه شد اما با این حال کمتر به نتایج سیاسی دخالت دولت که تقسیم سرکوبگرانه فضای عمومی بود پرداخته شد.

آیا نمی‌توان به روشنی دریافت که این نتایج سیاسی از هر نتیجه دیگری مهم‌تر است؟ به هر حال، چنین به نظر می‌رسد دولت کنونی به تنهایی قادر به اداره و سرمایه‌گذاری عظیم مدیریت گسترش تکنولوژی پیشرفته و مواد خام و گزینش مجریان و کارفرماها برای پیاده‌سازی این سیاست‌ها و همه فعالیت‌های مرتبط است. همه اینها به مدد بازوهای اجرایی و نهادهای دولتی، به دست آمده که باعث استقرار و استحکام نهادی تکنوکرات به نام دولت می‌شوند. آیا با این شرح حال، "ملی‌کردن" انرژی هسته‌ای، نهاد دولت را تقویت نخواهد کرد؟ تنها یک فرم کنترل دموکراتیک می‌تواند در برابر چنین رویکردی بایستد ولی هنوز تا آن راه درازی در پیش است.

## دولت و تکنولوژی اطلاعات

گزارش نورا-مینک، وضعیت شکننده و آسیب پذیر مدیریت اطلاعات و علوم کامپیوتر را برای بسیاری آشکار کرد. با ارجاع به باصطلاح استدلال‌ها، تجارب و آزمایش‌های گرد آمده در این گزارش می‌توان گفت داریم به سوی جامعه عریان عزیمت می‌کنیم که هر آنچه که در آن پنهان و آشکار، ابراز می‌شود و سربر می‌آورد، متولد شده یا می‌میرد همه ضبط، شناسایی، بررسی و تحلیل و در یک بانک حافظه ذخیره می‌شود. میکرو کامپیوترها در همه جا تعبیه خواهند شد؛ در هر نقطه فارغ از هر نوع کاربری و مشغول دریافت ارسال اطلاعات خواهند شد. بازار اطلاعات کامپیوترها و برنامه‌ها و اپلیکیشن‌ها چه به صورت سخت افزاری و چه نرم افزاری حضور خود را در هر جا از جمله بازارهای سرمایه بازارهای مالی تحمیل و توجیه کرده‌اند. آیا این نوع دیگری از ادغام بازارها نیست. دلال‌های اطلاعات، مشغول فروش محصولات خود از جمله مجموعه‌ای از روابط و پروتکل‌های پیچیده، در هم تنیده و ضبط شده در قالب شبکه‌های اجتماعی به مشتریانشان چون سازمان‌های عمومی، صنعتی و دولتی تا شرکت‌ها و ادارات خصوصی و نیمه خصوصی هستند. در طول سال‌های گذشته، "سیستم عامل" جای خود را باز کرده و جایگزین پروتکل‌های سنتی تر شده اند که ویژگی و توانایی "ادغام" در

آن‌ها، برای پردازش شبکه اطلاعاتِ پر حجم<sup>۱۹</sup> کمتر بوده است.

نورا-مینک استدلال می‌کند که این فن آوری‌ها و تکنولوژی‌های تجاری شده، مانند برنامه‌های کامپیوتر و میکروپروسورها که با سرعت حیرت‌آوری در حال گسترش و پیشرفت‌اند ظرفیت‌های اجرایی خود را در اعماق جامعه، بیشتر گسترش خواهند داد. علوم مختلف اجتماعی رسماً نیاز به مشارکت بانکهای داده خواهند داشت. اما در خدمت چه کسانی؟ به گفته نورا-مینک:

"مصرف‌کنندگان" - اشخاص، سازمان‌های تجاری و بروکراتها

اگر از جنبه‌ی اخلاق‌گرایانه، زیبایی‌شناسانه و "فرهنگی" موضوع «استراتژی‌های عریانی اطلاعات» در گذریم؛ موضوعاتی که به نظر هم نمی‌رسد دغدغه نورا-مینک باشند چرا که در گزارش خود به هیچ‌یک از آنها نپرداخته‌اند، اجازه دهید به جنبه‌ی سیاسی آن بپردازیم.

برای چه کسی و از چه زاویه‌ای جامعه "شفاف" و [عریان] خواهد شد؟ چه کسی از این "شفافیت" و "عریانی" سود خواهد برد؟ در پاسخ به این سوال باید پرسید چه کسی ما را در جامعه [همچون یک کل] کنار هم قرار می‌دهد؟ پاسخ روشن است، دولت. نه تنها دولت، اطلاعات را مدیریت خواهد کرد و استفاده یا عدم استفاده از یک اپلیکیشن را تشویق خواهد کرد بلکه اجازه دارد به‌عنوان یک سازمان مستقل، به تنهایی با [فروشنندگان اطلاعات] همچون آی. بی. ام. و دیگر شرکت‌های عظیم بین‌المللی مذاکره کند. طبق این گزارش، دولت می‌تواند از ضعیف در مقابل قوی، از اطلاعات کوچک در برابر اطلاعات بزرگ از تولیدکنندگان خرد در برابر شرکت‌های بزرگ همچون آی. بی. ام. محافظت کند. شاید این‌طور باشد! ولی به نظر میرسد این رویه هرچه بیشتر از پیش، نقش دولت را پررنگ خواهد کرد، به ویژه که دولت علاوه بر مالکیت دیگر امور فنی، مالکیت ماهواره‌ها را نیز در اختیار دارد. از نگاه دولت یا دولتی‌ها، می‌توان گفت یک جامعه شفاف، مانند یک «ابژه» عمل خواهد کرد، نه مانند یک موجود مستقل با نشانه‌هایی از آگاهی. تلفن و حتی تلویزیون در این میان، تصویری نابسند از «جامعه اطلاعات» به دست داده‌اند اگرچه نقش و الگوی کلی آن را خود ترسیم کردند.

خطر چنان بزرگ است که خود نویسندگان، از مخالفان counterpowers می‌خواهند که برای ساخت بدیلی از قدرت دست به کار شوند. آنها به دنبال جامعه و دولتی باندازه کافی دموکراتیک هستند که بتواند چنین بدیلی را بسازد گرچه بسیار محتاطانه در این باره قلم می‌زنند. مثلاً آنها نه اشاره‌ای به مبارزات کارگری نه مقاومت‌های شهری کرده‌اند و نه انجمن‌های خودگردان که به تنهایی امکان به چالش کشیدن حوزه‌های اطلاعاتی را دارند. آنها از چشم‌اندازی ایده‌آلیستی می‌گویند که در آن قدرت‌های مردمی دقیقاً آن چیزی را تقویت می‌کنند که علیه آن می‌جنگند! اینجا رویای کهن لیبرالی و اصلاح‌طلبانه‌ی یک دولت خوب - دولتی عقلانی نشسته بر فراز همه تضادها - از نوشته‌های‌شان سر بر

می‌آورد. این دولت همزمان قدرتمند و خیراندیش، گویی قرار است درگیری‌ها را همان‌طور مسالمت‌آمیز و بی‌طرفانه داوری کند که یک الیت قدرت، مخالفانش را هر زمان هر جور که می‌خواهد روی انگشت می‌چرخاند. نویسندگان این برنامه، خواسته یا ناخواسته بی‌توجه‌اند به سیاست‌های جاری و این واقعیت که دولت «سوژه‌هایش» را تبدیل به «ابژه»، عناصری وابسته، منفعل، سرخورده و بازتولیدکنندگان مکانیکی روابط مکانیکی سیستماتیک می‌کند. اینجا ما دقیقاً در مرکز مسئله قرار گرفته‌ایم. موضوع برخلاف اشارات پی‌درپی در نوشتار نورا-مینک بر سر آزادی و اراده نیست، بلکه تنها بر سر اشکال انضمامی آزادی و اختیار است. اگر نورا-مینک به تمرکززدایی اعتراض می‌کنند، به‌خاطر تضعیف دولت نیست؛ برعکس، برای نجات آن است. قطعه سنگی کوچک، گاه قادر است ماشین بزرگی را به دردسر بیندازد. برای این نگارندگان، مسئله همواره این بوده که مشکلات و ناتوانی‌های مرکز را به حاشیه برانند، بدون اینکه به آنها قدرت تصمیم‌گیری واقعی بدهند.

## دولت و بازار جهانی

نقش دیگر دولت که کمتر به آن توجه شده و سعی در کمرنگ نشان دادن آن می‌شود مدیریت روابط بین‌الملل یا به‌عبارتی هماهنگی بازار داخلی با بازار جهانی همچون شرکت‌های فراملیتی است. این ویژگی سوم دولت، شامل ویژگی‌های بالا نیز می‌شود: چرا که این کالاها، انرژی و فناوری اطلاعات هستند که در بازار جهانی مورد مذاکره قرار می‌گیرند و چنین فرایندی، نیازمند مشارکت برجسته دولت‌ها است. آیا دولت ملی، به‌ناچار بازبچه دست شرکت‌های فراملیتی در جهت استثمار نیروی کار داخلی و ارتقای روابط تولیدی جهت تامین منافع این شرکت‌ها است؟ آیا باید دولت ملی را آن‌طور که بریگارد‌های سرخ<sup>20</sup> می‌گویند، «دولت امپریالیستی شرکت‌های فراملیتی» بنامیم؟ بله درست است، ولی برعکس آن نیز رخ داده است.

فشارهایی که بر دولت‌های ملی اعمال می‌شود به حدی است که بیم آن می‌رود یک دولت ملی همواره در خدمت منافع شرکت‌های چند ملیتی باشد. با این حال، دولت‌ها می‌توانند در برابر این امپریالیسم بین‌المللی مقاومت و با شرکت‌های جهانی مذاکره کنند. جهان همزمان، صحنه‌ی مبارزه در عرصه‌های گوناگون است که نتیجه‌ی یک پروژه‌ی مشخص از پیش طراحی شده نیست ولی یک دولت تنها در صورتی می‌تواند در برابر فشارها مقاومت کند که پشتیبانی فعال توده‌ی عظیم مردم را که در امور دولتی مشارکت داده شده‌اند، همراه داشته باشد. مشارکت به‌معنایی که جامعه را در همه امور محرم

20 لوفور در اینجا همان اصطلاح ایتالیایی معروف را به کار می‌برد. این عبارت توسط بریگاد‌های سرخ-یک سازمان مسلحانه‌چپ رادیکال ایتالیا- در نهمین و آخرین پیغام معروف‌شان به دولت ایتالیا در مه ۱۹۷۸ پیش از کشتن آلدو مورو که سه ماه در گروگان بریگادها بود آمد: دولت‌های چندملیتی، چهره حقیقی خود را بدون نقاب گروتسه‌ی دموکراسی رسمی هویدل کرده‌اند. همان چهره امپریالیست مسلح ضدانقلاب، مزدوران یونیفرم پوش تروریسم و نسل‌کشی سیاسی نیروهای کمونیست است.

بداند تا آن‌ها همواره بتوانند آماده اقدامات جمعی باشند. بدون چنین پشتوانه‌ای، دولت هم خود و هم کل کشور را به بازار جهانی خواهد فروخت. اینجا ما با یکی از عرصه‌های دموکراسی و سوسیالیسم روبه‌رو هستیم. دولتی که چنین قابلیت‌هایی دارد، دولتی که تحت حمایت جامعه است و نه برعکس؛ دیگر دولت در معنای هگلی و بورژوازی آن نیست، بلکه دولت به معنای مارکسیستی آن یعنی «دیکتاتوری پرولتاریا» و یا هر آنچه آن را بنامیم است. چون چنین دولتی به همه‌ی نیروهای متضاد درون جامعه، حتی آنها که تهدیدی برای دولت هستند اجازه بروز می‌دهد. چیزی که من اکنون درباره آن صحبت می‌کنم دقیقاً برخلاف آن چیزی است که دولت‌های سوسیال‌دموکرات اروپای شمالی به‌ویژه آلمان نمایان‌گر آن هستند. حامیان تداوم دولت سنتی یا اصلاح دولت موجود در شکل سوسیال‌دموکراسی آن، کاملاً بر این تضاد و تقابل آگاهند. می‌گویند که فروپاشی دولت منجر به آشوب و هرج و مرج می‌شود. ولی اکنون مشکل دیگر این نیست. پرسش اینجاست که آیا جامعه مدنی «در خود»، منابع و ظرفیتهای سازمانی کافی برای جایگزینی و جذب دوباره دولت را دارد؟ پروژه آرام انتقال دولت در چهارچوب تقویت جامعه مدنی برخلاف ادعاها نه می‌خواهد و نه توان آن دارد که چنین ریسکهایی را فراخواند و آنها را با ابزارهای ایدئولوژیک در جامعه رواج دهد چرا که این مهم با ادعای آنها که دولت بر فراز همه تضادهاست در تناقض است. به این صورت است که تضادها، همراه با همه مشکلات خود، از نهاد دولت به جامعه منتقل می‌شوند.

اگر دولت، این سه حوزه یعنی انرژی، فناوری اطلاعات، نقش ارتباط جهانی را اشغال کند، اگر دولت این نقاط کلیدی را در دست داشته باشد، این امکان هست که فشار بر طبقات پایین‌تر و مناطق و شهرهای حاشیه‌ای به‌واسطه‌ی سیاست «آزادسازی»<sup>۲۱</sup> کمتر شود. چطور؟ همان‌طور که گفتیم دولت می‌تواند هر چیزی را کنترل کند، بدون اینکه آن را نظارت کند؛ این یک نکته بسیار حیاتی است. همه‌چیز بسته به درجه‌ی آزادی است که [توسط دولت] داده شده است. این حاشیه‌ها، شهرها و واحدهای کوچک، کنار هم کشور را تشکیل می‌دهند، یعنی ملت و جامعه مدنی. فضای آزادی حقوق شهروندی و انسانی، فضایی برای ابتکار عمل همه از بالا و نوک منشور به گونه‌ای در دسترس ساکنان کف منشور قرار داده می‌شود که منطبق بر ایدئولوژی حاکم و تحت نظارت دولت باشد تا برای پرکتیس‌های اجتماعی. فضای آزاد اعطاء‌شده از سوی دولت، میتنی بر توهمات است تا برآمده از اراده و امکانات تغییر. می‌توان به‌روشنی دید اینجا هم آوردگاه و هم سهم ما از مبارزه است.

## خودگردانی

تنها یک راه و یک پرکتیس موجود است که می‌تواند در برابر قدرت مطلقه دولت بایستد و آن نیروی خودگردانی است. پیش از آنکه به تعریف استراتژی‌های مربوط به این مفهوم بپردازیم لازم است آن را از لحاظ نظری با همه جنبه‌ها و امکاناتش تعریف کنیم. خودگردانی اغلب این‌طور برداشت می‌شود

که نسخه‌ی از قبل پیچیده‌شده‌ای است برای یک‌سری اقدامات بی‌واسطه، که به‌سرعت نتیجه خواهند داد. گاهی هم مانند نسخه‌ی معجزه‌آسایی دیده می‌شود که گویا قرار است همه مشکلات طبقه کارگر را یک‌جا حل کند. در نگاه نخست خودگردانی امری کاملاً عقلانی به‌نظر نمی‌رسد. پرکتیس، امروزه امریست که ناگزیر با ابهام در آمیخته است که خب در جوامع ما امری بدیهی و روشن است. چیزی در جامعه سرمایه‌داری باقی مانده که درسیستم، تحلیل و ادغام<sup>۲۲</sup> نشده باشد؟ هیچ چیز! ما دیده‌ایم که کالا، مبادله، سرمایه‌داری دولتی، چگونه کنش‌ها و ایده‌های عمیقاً رادیکال را درخود حل کرده است. بهترین نمونه‌اش هم سازمان‌دهی نیروی مولد، برنامه‌ریزی‌ها و پروژه‌ها و پرکتیس‌هایی‌ست که از دل مارکسیسم و نیروی چپ بر آمد، ولی درنهایت توسط سیاست‌مداران و اقتصاددانان راست مصادره به مطلوب شد و تحلیل رفت.

باری فارغ از همه‌ی اینها، یک بار و برای همیشه؛ خودگردانی، تنها آوردگاه و سهم ما از مبارزه است. خودگردانی ممکن است تعبیر به مدیریت مشترک شود، ولی راهبرد و استراتژی خودگردانی می‌تواند و باید از چنین سرنوشت نازلی پرهیز کند. هر بار که یک گروه اجتماعی (عمدتاً کارگران مولد) از پذیرش منفعلانه‌ی شرایط زیستی و معاش بخور و نمیر، سر باز می‌زنند؛ هر بار که چنین گروهی نه‌تنها شرایط زیستی و تجربی خود را درک می‌کند بلکه آن را در دست می‌گیرد، خودگردانی آنجا رخ داده است. این تعریف گسترده ولی دقیق از خودگردانی، نشان از امکان حضور و پتانسیل گسترده پرکتیس، معطوف به انواع کسب و کارها، امور تجاری، مناطق شهری مسکونی و تجاری دارد. این تعریف شامل همه‌ی جنبه‌های زندگی اجتماعی است یا به‌عبارتی دیگر تمام جنبه‌های مرتبط با جامعه مدنی. خودگردانی اشاره به مبارزه‌ای عملی دارد که در هر نقطه از شکست‌ها و عقب‌نشینی‌ها دوباره متولد می‌شود و گذشته از آن، این تعریف، اشاره به معنای عمیق و ضددولتی یعنی تنها فرم واقعی و عملی عبارت مخالفان counterpowers دارد. بعضی مفسرین یوگسلاو، در فهم درست خودگردانی دچار خطا شدند و آن را همچون سیستمی دیدند که به‌صورت یک مدل حقوقی مستقر شده و بدون تنش و درگیری کار می‌کند یک نوع هماهنگی میان امور اجتماعی و سیاسی. اما برعکس، خودگردانی اختلاف‌ها و تضادهای نهفته در دولت آشکار می‌کند، چون خود از این تضادها برخاسته است. طبیعت دموکراتیک دولت یا هر دستگاه دیگری در ظرفیت و توان آن در پرهیز از پنهان‌سازی تضادها، با ابزار اعمال محدودیت و سرکوب یا فرمالیسم سنجیده شود. نه‌تنها باید به تضادها اجازه بروز و شکل‌گیری دهد، بلکه باید آن را تحریک به حضور کرد و این امر جز با مبارزه واقعی به‌وقوع نخواهد پیوست. خودگردانی باید به‌صورت پیوسته تمرین و اعمال شود درست مانند دموکراسی که هرگز یک «شرط از پیش موجود» نیست بلکه مبارزه است. مفهوم خودگردانی، یک مدل مشخص را تولید یا خطی را دنبال نمی‌کند، بلکه به راهی اشاره می‌کند که همانا یک استراتژی است. این استراتژی باید از فریب‌کاری و دورویی که منجر به ابهام در پرکتیس می‌شود، به‌دور باشد. این استراتژی به نهادها و موسسات اجازه‌ی

انحصار مفاهیم و عقاید را نمی‌دهد تا در نهایت آنها را تبدیل به مفاهیمی تخیلی و توخالی کنند. این استراتژی، خودگردانی را به امری انضمامی تبدیل و در همه سطوح و بخش‌ها گسترش می‌دهد. مبارزه برای خودگردانی مبارزه‌ای است طبقاتی.

مسئله‌ی خودگردانی، در کشورهای پیشرفته کمتر شناخته و تجربه شده است. با این حال، همه‌ی عناصر عملی و تئوری در این مفهوم گنجانده شده‌اند. چه کسی می‌تواند ویژگی عمیق دیالکتیک تعریف‌شده در روابط سیاسی و اجتماعی خودگردانی را ضمانت کند؟ کدام حزب حاضر است به جای آن که دستورات و محدودیت‌ها را از بالا تحمیل کند، فعالیت‌های یک دولت و فعالیت‌های خود را محدود کند. تنها حزبی که اندیشه‌ی مارکس را در اعمال و رفتارهای سیاسی اش و در نقد گذشته‌ی خود به کار گرفته، تنها چنین حزبی می‌تواند خودگردانی را پذیرفته و پیاده کند. خودگردانی به‌راستی تنها خود معرف و مثال خویشتن است، با تضعیف دولت و حزب به‌عنوان نهادی مرکزگرا که انحصار تصمیم‌گیری را در دست دارند.

چگونه می‌توانیم نه تنها بر جزم‌گرایی و فقدان نظریه، بلکه بر باورهایی که - مستقیم یا غیرمستقیم - فعالیت سیاسی را مشروط به قطعیت‌گرایی می‌کنند، پیروز شویم؟

\* \* \*

[kaargaah.net](http://kaargaah.net)